

# بی شیر و شکر

[نمایشامہ]

حمید امجد



انسار اسلام

## میرِ یک

رامیار درویش و مژگان اروان سر مر یک بشسه‌اند

رامیار گفته بودم برات شاید صد دَفه پیش از این گفته بودم  
دیگه واسه‌م تموم شده گفته بودم هر چی بود گذشت حتّا  
گفته بودم چشم‌اش که یه رور واسه‌م حریقِ حسگل بود،  
بعداً شد یه حعت ریتون که افتاده تو یه کاسه ماست  
دستاش که —

مژگان گفته بودی

رامیار یگاش که یه رور —

مژگان همه‌شو گفته بودی

رامیار تو هم شینفته بودی، مگه نه؟

مژگان صد بار

رامیار واقعاً صد بار؟

مژگان شایدم بیس‌تر

رامیار یعنی — پس — حرفام واسه‌ت تکراری شده بود؟

مژگان نه تا امروز نه تا امروز می‌گفتی و ناور می‌کردم تا ناور

## نقش‌ها

مبارک، رامیار درویش، مژگان اروان، حابر، کارروبی،  
استاد، پانته‌آ، قوچانی، دخترِ سره‌رو، پاشا صعیردار،  
رویا بیگدلی، رضوان بیگدلی، گنده‌لات، حیعب‌نون،  
ابچوچک، شاپسِر، ملالی، هُشی، کورش

وقایع نمایش در فاصله‌ی پاییز ۱۳۷۸ تا زمستان ۱۳۸۰  
در یک کافی‌شاپِ امروزی در تهران می‌گذرد

می‌کردم هور تاره بود	رامیار	چه طوری مبارک؟ حوابِ نامهت بیومد؟
رامیار	یعنی چی؟ بعد صد بار که گفته‌م و شُفته‌ی و ساور کرده‌ی، تاره حالا رده‌ی ریرش؟ حالا دیگه ناور نمی‌کی؟	مبارک
مژگان	عجب هوشی! نگم واسهت آب‌هویح بیارن!	رامیار
رامیار	حرگوشم خودتی!	مژگان
مژگان	تموم شد — حوابِ حرگوشی دیگه فیش!	رامیار
رامیار	آحه تو که —	مژگان
مژگان	آدم یه دَقه خوش می‌آره کور که بیستم عکیشو تو کیفیت می‌بیم، می‌گی یادت رفته ورداری، گیرم که قبول ار دَهت می‌پره مو به اسمِ اون صدا می‌کی، می‌گی ربوت گیر کرد،	رامیار
رامیار	ایم قبول ولی وقتی —	مژگان
مژگان	بمی‌داری توصیح بدم —	رامیار
رامیار	معلومه که نمی‌دارم —	مژگان
مژگان	مَم گوش نمی‌دم	رامیار
رامیار	باید بدی بوبت مه که نگم	مژگان
مژگان	بس کی بوبت من می‌شه؟	رامیار
رامیار	بوبت تو هم هَس — که گوش کی!	مژگان
مژگان	[صدا می‌رند] مبارک! آقا مبارک!	رامیار
رامیار	من چیری نمی‌خورم	مژگان
مژگان	لحاری می‌کی	رامیار
رامیار	چی توقع داری؟	مژگان
مژگان	چترتو ورداری از رو میر همه‌جا رو حیس کرد	رامیار
رامیار	مبارک می‌آند	مژگان
مبارک	سلام، اربابِ خودم	رامیار
رامیار	چین لرله اومده	مژگان
مژگان	پیراشکی نا چایی یا قهوه؟	رامیار
رامیار	چین لرله اومده	مژگان
مژگان	خودم خودم — سه دور ار سر تا ته س که مستطرم	رامیار
رامیار	گداشتی [نه مبارک] می‌شه یه دَقه میزو دستمال بکشی؟	مژگان
مژگان	ارباب چی خوراک میل داره؟	رامیار
رامیار	پیراشکی که رو شاجشه — من نا چایی، مُژی حان نا قهوه [نه مرگان] آره؟	مژگان
مژگان	شاح — چی اَس ارباب؟	رامیار
رامیار	شاح؟ دو دقیقه دیگه وایسی رو سر من سر می‌شه	مژگان
مژگان	می‌دونی ار دست کی؟	رامیار
رامیار	یه هندی تو اسپانیا خودشو کُشته چه نامره — لاند	مژگان
مژگان	چشمش نه گاوباری افتاده!	رامیار
رامیار	بابو عمرده شد یا حدان؟	مژگان
مژگان	چه نارویی، مبارک!	رامیار
رامیار	صبح نه چی رحمت شیشه ره مُصفا کرده بودم، همه یکجا	مژگان
مژگان	شد شُرّه‌های آب	رامیار
رامیار	یه حرَم داشت مربوط به شیشه اینها — یه ایتالیایی وقتی	مژگان
مژگان	داشتهن ار امریکا احراش می‌کردهن، نا شیشه رگشو رده	رامیار
رامیار	ووی — طفلِ عریب!	مژگان